

محمد هاشم امیدوار و کتاب فروشی شهر نو

محمد کاظم کاظمی^۱



امیدوار هراتی منم که در همه عمر
مرام من همه پیوند کردن دلهاست
تو ای که خاص نگاه میکنی به تصویرم
به نزد من بود انسان گرامی و والا
سین عمر مرا کرد نا امید از دهر
اگر بصورت پیرم دلم جوان باشد
امید من بجهان اتحاد اسلام است
نه شهر تم هوس است و نه مقصد نام است
بدان که زند گیم وقف خدمت عام است
اگر که هست زچین یا ز مصر یا شام است
که روز زندگی من رسیده بر شام است
هنوز در طلب علم شام تا پام است

منم ز کشور افغان و خاک پاک هرات
که مهد دانش و فضل است و فخر ایام است

محمد هاشم امیدوار هراتی

(برگرفته از دیوان خلیل الله خلیلی، چاپ ۱۳۴۱، تهران که گردآورنده و ناشر آن امیدوار هراتی بوده است)

۱. شاعر و نویسنده هراتی مقیم مشهد مقدس.



تمهید

رشد و پیشرفت فرهنگی یا اقتصادی یا سیاسی یک شخص و یا یک جامعه و یک کشور هیچ‌گاه اتفاقی نیست. وقتی دلایل و زمینه‌های بالندگی مردمی را جست‌وجو می‌کنیم به چیزهایی برمی‌خوریم که هر یک به شکلی در تکوین این وضعیت نقش داشته‌اند. گاهی یک دوست، یک معلم، یک اتفاق، یک برخورد یا یک موقعیت ارتباطی می‌تواند زمینه‌ساز شکل‌گیری یک شخصیت بزرگ، یک جریان فراگیر یا یک خیزش فرهنگی شود.

رشد و بالندگی نسبی هرات در طول این قرن و بلکه قرن‌های گذشته نیز متأثر از اجزای به ظاهر دور از هم است که شبکه‌ای از موقعیت‌ها و اتفاق‌ها را ساخته‌اند. کافی است که جوانی از سر اتفاق، گذارش به دکان عطاری مرحوم محمدعلی عطار هروی افتاده باشد و دمی مصاحبت با آن خوش‌نویس بزرگ، او را به این هنر علاقه‌مند کرده باشد. کافی است که کسی با مطالب اندیشه‌مندان هرات در روزنامه «اتفاق اسلام» یا حضور در انجمن ادبی هرات یا تأملی در آثار باستانی این شهر، زندگی‌اش متحول شده باشد، چنان که ما خود این تحولات را در زندگی خود دیده‌ایم. همین تحول می‌تواند به وسیله چند کتاب رخ دهد، کتاب‌هایی که شخص از کتاب‌فروشی حاجی هاشم امیدوار هراتی خریده یا به امانت گرفته است و این‌ها برای او دریچه‌هایی شده‌اند به سمت یک جهان تازه و پهناور. از این منظر، هیچ اغراق نیست اگر بگوییم که شخصیت حاجی هاشم امیدوار هراتی و کتاب‌فروشی او، دو جزء و دو عامل تعیین‌کننده و تأثیرگذار در فرهنگ شهر هرات بوده است.

حاجی هاشم امیدوار که بود؟

در اواخر دهه پنجاه شمسی که ما در کابل بودیم، با حاجی هاشم امیدوار رفت‌وآمد داشتیم. از دوستان نزدیک پدرم بود و البته یک نسبت خانوادگی دیرین هم داشتیم و آن این که ایشان همسر عمه پدرم بوده است؛ البته در یک ازدواج نافرجام. او بعداً همسری دیگرگزید با نام «حکیمه» از اهالی قندهار که به روایت جناب عبدالعلی احراری هم‌اکنون در قید حیات است و در فریمونت کالیفرنیا زندگی می‌کند. همسر سوم حاجی هاشم که هم‌دم واپسین سال‌های حیات او بود «شجاعت» نام داشت و نسبتی با خاندان مختارزاده داشت و به این ترتیب باز از طریق مادر با ما ارتباط دوری پیدا می‌کرد. البته حاجی هاشم از این سه ازدواج صاحب فرزندی نشد. ولی ارتباط ما با این شخص، به آن نسبت خانوادگی منحصر نمی‌شد و پدرم به واسطه علقه‌های مشترک دیگری که آنان در حوزه‌های مرادوات اجتماعی و فرهنگی داشتند با او دوستی





نزدیکی داشت. برادرم اسدالله کاظمی در نوجوانی و در هرات ایام فراغت خود را به عنوان شاگرد در دکان کتابفروشی او گذرانده بود و این سفارش من که هر روز به برادرم وقتی به دکان می‌رفته است می‌گفته‌ام که «برایم کتاب موش و گربه بیاری» زبازد خانواده بود.

باری، پدرم با مرحوم حاجی هاشم رفت و آمد بسیاری داشت و در امور زندگی و گاه معیشت هم‌راه هم بودند. خواهرم مهری کاظمی روایت می‌کند که باری در سال‌ها پیش در هرات، وقتی پدرم با بیرون آمدن از شرکت فلاح از لحاظ معیشتی دچار مضیقه می‌شود، حاجی هاشم مبلغی به عنوان سرمایه و دست‌مایه کار در اختیار او می‌گذارد تا با آن دوباره زندگی مادی‌اش را سر و سامان دهد. چنین نیکوکاری‌هایی در این شخص بوده و کارگشایی‌های بسیاری برای اطرافیان کرده است، چنان که یکی دو فقره دیگر را خواهیم دید.

و این مراودات دوستانه تا واپسین ایام زندگی حاجی هاشم امیدوار ادامه داشت. منزل ما در «جمال مینه» بود، نزدیک مسجد محمدیه؛ و گاهی که با پدرم با موتور فولکس‌مان به دکان پرنه‌فروشی ما در جاده می‌روند می‌رفتیم، او عمداً از مسیر «گذرگاه» می‌رفت تا سری هم به حاجی هاشم بزند که درگیر کهولت و بیماری بود. در یکی از این روزها وقتی او به داخل خانه رفت و من طبق معمول داخل موتور نشسته بودم، برگشتنش خیلی طول کشید، خیلی بیش‌تر از دیگر ایام. و وقتی برگشت، با لحنی اندوهناک به من گفت: «حاجی هاشم فوت کرد». و این احتمالاً یکی از روزهای آغازین سال ۱۳۶۰ بود یا شاید روزهای پایانی سال ۱۳۵۹.

منزلی که حاجی هاشم در آن زندگی می‌کرد، درست دیوار به دیوار منزل مرحوم علامه صلاح‌الدین سلجوقی در گذرگاه بود. یعنی یک سمت منزل علامه، مسجد حمیرا سلجوقی بود و سمت دیگر منزل حاجی هاشم امیدوار. او آن منزل را به فرزندخوانده و شاگردش سید کاظم بخشیده بود، که بعد به او نیز اشارتی خواهیم داشت. پدر که با سید کاظم هم آشنا بود، بعد از فوت حاجی هاشم، آن منزل را برای اقامت خود ما از او به رهن گرفت و ما در بهار ۱۳۶۰ به آن جا کوچیدیم.

اما این خانه در خودش یک گنج داشت که به دسترس من افتاد، و آن چیزی نبود جز تعداد زیادی کتاب که گویا برای فروش در کابل به آن جا فرستاده بودند و دیگر زمینه فروش نداشت و آن‌جا باقی مانده بود، چون غالباً چاپ ایران بود. این کتاب‌ها یک منبع خوب مطالعه برای من شد. هم زمان در میان‌شان بود (مثل «سه تفنگدار») پنج جلدی ترجمه محمدطاهر قاجار) و هم کتاب‌های شعر مثل «مجموعه اشعار خلیل‌الله خلیلی» چاپ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران و هم بعضی کتاب‌های دینی مثل «خدا را چگونه بشناسیم» ناصر مکارم شیرازی و «سرچشمه





هستی» جعفر سبحانی که کتاب‌های عقیدتی بود و چقدر در آن دوران به درد من خورد. در بین این کتاب‌ها کلیات چهارجلدی بیدل چاپ کابل هم بود که اول بار من دیوان بیدل را به این ترتیب در دست گرفتم. من به سبب همان «مجموعه اشعار خلیل‌الله خلیلی» با شعر خلیلی بسیار انس گرفتم و سال‌ها در صورت و سیرت شعر، پیرو این شاعر بزرگ بودم. اگر از آن گنج، فقط همین یک کتاب به دردم خورده باشد هم کافی بوده است و مؤثر.

کتاب‌فروشی امیدوار

چنان که گفتم، حاجی هاشم امیدوار در هرات کتاب‌فروشی بزرگی داشت. بگذارید روایت این کتاب‌فروشی را از زبان چند تن از فرهنگیان هرات دنبال کنیم. آقای نصرالدین سلجوقی می‌گوید: «در قسمت ضلع جنوب‌غربی چوک شهر نو قدیم و چوک جهاد فعلی، بیش از پنجاه سال قبل کتاب‌فروشی مدرنی داشت که موصوف کتاب‌های اجتماعی، تاریخی و سیاسی را با مجلات مختلف از کشور همسایه ایران به هرات می‌آورد و این کتاب‌های نفیس را در پشت ویتترین دکان خود می‌گذاشت که به زیبایی دکان او می‌افزود. در آن زمان به غیر از دو سه کتاب‌فروشی در نزدیکی چهارشنبه‌بازار و جاده لیلامی (مسجد قودال) که در آن کتاب‌فروشی‌ها بیش‌تر کتب دینی فروخته می‌شد، دیگر کتاب‌فروشی وجود نداشت. دکان امیدوار همواره محل تجمع شعرا، فضلا و فرهنگیان هرات بود و قبله‌گاه مرحوم من هم همواره در همان جمع قرار داشتند و امیدوار هم از صحبت‌های همه دوستان مستفید می‌شد. یکی از دوستان و هم‌درسان نزدیک من آقای عبدالرحیم مطهری هم در سروده‌اش تحت عنوان «شهر آبی» به نقشه دکان امیدوار چنین اشاره نموده است:

طرف شهر نو که می‌رفتم یکه‌گک مارکت شهابی بود
می‌شدم در دکان امیدوار حرف‌هایش همه کتابی بود

مردم شهر کم‌بضاعت بودند همه نمی‌توانستند به خریداری کتب ذی‌قیمت پردازند. ولی مرحوم امیدوار بعضی اوقات کتاب‌ها را به کرایه ماهانه پنج افغانی برای مطالعه‌کنندگان می‌داد و کسانی از این امتیاز برخوردار بودند که آقای امیدوار از اعاده کتب به دکان خود اطمینان می‌داشت.»^۱

در این مورد آقای سید محمدعمر نیز می‌گوید: «در اوایل نوجوانی توانستم که کتاب‌های جیبی

۱. بخشی از یادداشت ارسالی آقای نصرالدین سلجوقی به دکتر خلیل‌الله افضل.





بسیاری را به دست آورده و مطالعه کنم، از جمله کتاب‌های داستانی، ادبی، جنایی، تخیلی، چون نویسندگان اورنقی کرمانی، جواد فاضل، پرویز قاضی سعید، میکی اسپلین، ویکتور هوگو، ژان ژاک روسو، شکسپیر، دافنه دوموریه، داستایفسکی، آنتوان چخوف و... را از این دکان گرفته و با محتویات ارزشمند رنگارنگ پربارشان آشنا شدم و مجله‌های زیبای ایرانی «اطلاعات هفتگی»، «زن روز»، «سیاه و سپید»، «سینما» و «اطلاعات بانوان» را نیز از این دکان به دست می‌آوردم که خاطرات آن ماندگار است. بعداً در دهه شصت گاهی از ایران و کابل کتاب و قرطاسیه برای شان می‌آوردم که در آن سال‌ها مرحوم سید کاظم امیدوار کتابفروشی دست‌شان بود.»^۱

و بنا بر گفته حازم قیومی «بر علاوه کتب علمی و ادبی، روزنامه و مجلات ایرانی «اطلاعات هفتگی» و «جوانان» و «ورزش» و لوازم قرطاسیه و انواع قلم‌های فارابی و پارکر و شیفر در این مغازه‌شان موجود بود و این مغازه‌شان در شهر نوبی نظیر بود.»^۲

به روایت سعدی سلجوقی «مرحوم امیدوار... نمایندگی انحصاری بعضی از مجلات ایرانی مثل «سیاه و سپید»، «اطلاعات هفتگی»، «زن روز» و «سخن» را نیز به عهده داشتند. این نشرات از طریق ایشان به دسترس کتابفروشی‌های کابل هم قرار می‌گرفت. علاوه‌تاً عمده‌فروشی لوازم تحریر از مشهورترین کمپنی‌های اروپایی نیز مربوط ایشان بود. دوایر دولتی لوازم تحریر مورد ضرورت‌شان را به شکل قرارداد سالانه از مغازه کتابفروشی امیدوار خریداری می‌کردند.»^۳

این را در نظر داشته باشیم که در آن زمان منبع انتشار کتاب در افغانستان عمدتاً پاکستان (در مورد کتاب‌های دینی)، ایران و خود افغانستان بوده است و اگر ترکیب کتاب‌های ارائه‌شده از این سه منبع را نگاه کنیم، بیش‌تر کتاب‌های ادبی و علمی از ایران به افغانستان می‌آمده است، چنان که اکنون نیز چنین است. به واقع اگر کتاب‌ها و مجلات چاپ ایران نبود، ما با بخش وسیعی از ادبیات فارسی و نیز ادبیات ترجمه از زبان‌های دیگر بیگانه می‌بودیم. همین‌طور از بسیاری از آثار و تحولات علمی جهان بی‌خبر می‌بودیم. از آن‌جا که محمد هاشم امیدوار و کتابفروشی او تقریباً پل ارتباط ایران و افغانستان (به خصوص هرات) بوده است، می‌توان نقش بزرگ این شخص را در این زمینه دریافت.

اما علاوه بر کتاب‌ها، این که در آن روزگار دشواری دسترسی‌ها و ارتباطات، کسی بتواند مجلات هفتگی ایرانی را نیز در فاصله‌ای کوتاه و به صورت منظم و مرتب در هرات و سپس کابل

۱. بخشی از یادداشت ارسالی آقای سید محمد عمر به دکتر خلیل‌الله افضلی.

۲. بخشی از یادداشت ارسالی آقای حازم قیومی به دکتر خلیل‌الله افضلی.

۳. بخشی از یادداشت ارسالی آقای حازم قیومی به دکتر خلیل‌الله افضلی.





عرضه کند، کاری بزرگ است. برادرم عبدالله کاظمی که خود از نوجوانی و به وسیله همین مغازه با مجلاتی همچون «دختران و پسران» آشنا شده بود، می‌گوید که این مجلات به صورت پیوسته و مرتب و به فاصله حداکثر دو یا سه هفته از انتشارشان در هرات عرضه می‌شد. کار تا به حدی نظم داشته است که باز به روایت عبدالله کاظمی، در مورد مجلاتی که در زمان مناسب به فروش نمی‌رفته است، گزارش می‌داده‌اند. یعنی قسمتی از جلد مجله را که شماره و تاریخ آن را داشته است می‌بریده‌اند و به عنوان سند به ایران بازپس می‌فرستاده‌اند و آن‌گاه مجله را به صورت نیم‌بها در اختیار خوانندگان می‌گذاشته‌اند.

اما این روایت کوتاه را هم از داخل این مغازه بشنویم. برادرم اسدالله کاظمی می‌گوید: «فکر می‌کنم صنف شش یا هفت بودم که در رخصتی زمستانی در کتاب‌فروشی امیدوار به عنوان شاگرد کار می‌کردم. این برایم سرگرمی بود و ضمناً علاقه زیادی به کتاب داشتم. کتاب‌فروشی بزرگی بود در نبش چهارراه بزرگ شهر نو. چند پله بالا می‌رفتی تا داخل شوی و شاید زیرزمینی داشته. از ساعت هشت صبح تا شش غروب باز بود. مدیریت کتاب‌فروشی به عهده سید کاظم بود. شخص دیگری مسئول فروش و دخل بود ولی نامش یادم نیست. امیدوار صبح دیرتر می‌آمد و غذای چاشت را همه با هم می‌خوردیم، معمولاً چای شیرین با نان تازه و گرم، بعضی وقت‌ها هم با شیراز. کتاب‌ها و مجلات بیشتر چاپ ایران بودند. یک قفسه کتاب انگلیسی هم داشت.»^۱

مسلماً این مجلات و حتی کتاب‌ها در عین تأثیرگذاری‌شان آن قدرها هم پرشمار نبوده است که زندگی خود حاجی هاشم و شاگردانش را با هزینه‌هایی که آن دکان داشته است، بچرخاند. همان‌طور که در مطالب دیگران هم آمده است، به احتمال قوی بیش‌تر درآمد این مغازه از ره‌گذر فروش لوازم تحریر تأمین می‌شده و فروش کتاب و مجله بیش‌تر یک خدمت فرهنگی بوده است تا کاری تجاری و از همین روی مرحوم حاجی هاشم می‌کوشیده است که با کرایه دادن کتاب‌ها به کسانی که توان خریدشان را نداشته‌اند، این خدمت را عام بسازد.

امیدوار و خلیلی

اما در کنار کتاب‌فروشی، یک خدمت فرهنگی دیگر مرحوم حاجی هاشم امیدوار، انتشار «کلیات دیوان خلیلی» در تهران بود، کتابی که تا سال‌ها کامل‌ترین دیوان استاد خلیل‌الله خلیلی بود و منبع مهم مراجعه به آثار او. اما من پیش از آن، در مورد ارتباط امیدوار و خلیلی، روایتی از زبان پدرم مرحوم محمدعلی کاظمی را نقل کنم.

۱. از یادداشت ارسالی اسدالله کاظمی به محمدکاظم کاظمی.





توضیحاً عرض کنم که خلیل الله خلیلی در جوانی و در دوره حکومت کوتاه حبیب الله کلکانی، از منسوبان آن دولت در مزارشریف بود. با سقوط حکومت کلکانی به دست محمدنادر خان، خلیلی که علی القاعده مغضوب حکومت جدید بود، به تاشکند در ترکستان آن زمان پناه برد و سه ماه در آن جا زیست، تا این که به وسیله‌ای به هرات نزد مامای خویش عبدالرحیم خان نایب‌سالار برگشت که نایب‌الحکومه هرات بود. از آن پس هم خلیلی مدتی در هرات به سر برد و در همان دوران بود که کتاب «آثار هرات» را نوشت.

حالا نکته گفتمی در این جا این است که به روایت پدرم، کسی که خلیلی را به سفارش عبدالرحیم خان در تاشکند پیدا کرده و با خود به هرات آورده است، حاجی هاشم امیدوار بوده است. چنان که اشاره خواهیم کرد، این کار در مسیر شغل حاجی هاشم بوده است.

اما آن دیوان که سخنش رفت، در سال ۱۳۴۱ در تهران منتشر شد، در ۳۰۷ صفحه متن + ۳۲ صفحه تقریظ‌ها. گفتمی است که پیش از آن و احتمالاً در سال ۱۳۴۰ کتاب دیگری نیز به کوشش محمد هاشم امیدوار به نام «پیوند دل‌ها» منتشر شده است که حاوی شرح سفر استاد خلیلی به ایران و دیدارها و سروده‌های او و شاعران ایرانی برای هم‌دیگر بوده است. این «پیوند دل‌ها» بعداً به صورت کامل در آن دیوان گنجانده شده و بخشی نسبتاً مستقل را در آن ساخته است.

در مورد این دیوان باز هم گفتمی است که غلط‌گیری آن بر عهده پدرم محمد علی کاظمی بوده است. او روایت کرد که مقارن با تدوین این کتاب مدتی در ایران بوده است (پدرم به ایران رفت و آمد بسیار داشت) و در آن جا آقای امیدوار از او خواسته است که در فراغتی که دارد، این متن را غلط‌گیری کند، چون پدرم هم با شعر آشنا بود و هم فردی دقیق و باحوصله بود.

در مورد این دیوان، این سخن مرحوم علامه صلاح‌الدین سلجوقی که در کتاب «روح دانا» (یادنامه علامه صلاح‌الدین سلجوقی) به کوشش نصرالدین سلجوقی آمده، قابل نقل است: «چند هفته قبل، چینی که از قاهره به کابل می‌آمدم در بین راه در تهران به مرد گندم‌گونه، میانه‌سال و کله‌مویی برخوردیم و بعد از معرفی دیدم که او همان هاشم جان، کودک دبستان من بود که کنون ماشاءالله حاجی محمد هاشم امیدوار هراتی شده است و اکنون به صفای فطرت و فضیلت دوستی خود خیلی‌ها می‌کوشد که آثار ادبی وطن را به طبع برساند. هنوز تعارفات ما تمام نشده بود که او چنته خود را باز نمود و یک دسته پرورهای مطبوعه را به من ارائه کرد و مژده داد که کتاب استاد خلیل الله خلیلی را در تهران به طبع می‌رساند و بسیار آرزومند بود که علی‌الغور تقریظی بر آن بنویسم. ولی من که حمله خناق صدری را چند هفته قبل کشیده بودم و هنوز تحت مراقبت





طیب هستم و این توقف کوتاه من در تهران برای این است که نمی‌توانم مسلسل حرکت و سفر کنم و طیب مرا از نوشتن و مطالعه کردن منع نموده است، از او عذر خواستم و وعده قطعی نمودم که به نزدیک‌ترین فرصت که صحت من مساعدت کند، فرمایش آن دوست عزیز را اطاعت خواهم نمود که به طبع و نشر آثار خلیلی سخت علاقه‌مندم.»^۱

پیشینه‌های شغلی و زندگی شخصی

حاجی هاشم امیدوار در نزد بیش‌تر مردم، به «حاجی هاشم کوریل» معروف بود و این لقب، به پیشینه شغلی او در وظیفه پُسته‌رسانی برمی‌گشت. آقای فهیم جوادی در این مورد می‌نویسد: «کاریر که به مرور کوریر یا کوریل شده است یک واژه مخابراتی است و به احتمال بسیار زیاد ریشه لاتینی دارد. مرحوم حاجی هاشم خان امیدوار با دو تن دیگر از آقایان هراتی که نام یکی‌شان به یادم هست مرحوم حاجی فیض محمد خان مستری، در اوان جوانی شغل مهم پسته‌رسانی را از مخابرات هرات بین کابل و هرات و گاهی هم تا بعضی از شهرهای شوروی سابق عهده‌دار بودند. در آن زمان که تنها وسیله ارتباط بین شهری و بین‌المللی همین نامه یا مکتوب بود و تمام مطالب مهم محرم و عادی مردم از طریق همین مکاتبه رد و بدل می‌شد، این مسئولیت به اشخاص خیلی معتمد و قابل اطمینان سپرده می‌شود که امیدوار یکی از آن‌ها بود.»^۲

این عبارت «اشخاص خیلی معتمد و قابل اطمینان» که به واقع ویژگی یک پُسته‌رسان خوب است، می‌رساند که چرا عبدالرحیم خان نایب‌سالار، حاجی هاشم کوریر را برای آوردن خلیل‌الله خلیلی از تاشکند مأمور کرده بود. باری دیگر هم به روایت خواهرم مهری کاظمی، یکی از تاجران هرات برای آوردن هم‌سر خارجی‌اش از هندوستان آن زمان به هرات، به حاجی هاشم مأموریت می‌دهد به واسطه همین اعتماد و اطمینان.

سفرهای حاجی هاشم به تاشکند را در این روایت از آقای عبدالعلی احراری هم درمی‌یابیم، هم‌راه با بعضی دیگر جزئیات زندگی و معیشت او: «قبل بر آن در تشکیل اداری ولایت هرات، در مدیریت خارجه فعالیت داشت که روابط هرات را با کشورهای هم‌جوار تنظیم می‌کرد و زمانی هم منشی عبدالکریم خان احراری مدیر آن بود و پدرم نیز در آن اداره مأموریت داشت. حاجی هاشم و حاجی خواجه‌ابدال، کوریر آن مدیریت بودند که وظیفه رساندن پوسته خارجی سیاسی را به عهده داشتند و بین هرات و تاشکند و یا شاید ایران در آمد و شد بودند. فکر می‌کنم در اوایل

۱. روح دانا، یادنامه علامه صلاح‌الدین سلجوقی، به کوشش نصرالدین سلجوقی، مؤسسه پژوهشی بایسنغر، هرات، ۱۳۹۶.

۲. بخشی از یادداشت ارسالی آقای فهیم جوادی به دکتر خلیل‌الله افضلی.





دهه ۱۳۳۰ حاجی هاشم که بازنشسته شده بود، در ایران بودوباش می‌کرد. در سال ۱۳۴۶ که سفری به ایران داشتم، بنا بر خواسته برادرم مرحوم محمدافضل شهیر به مشهد نزد او رفتم. وی در خیابان ناصرخسرو تهران بودوباش می‌کرد. مورد لطفش قرار گرفتم و کتابی به من اهدا نمود. سپس او را در کابل می‌دیدم که با زنی از قندهار ازدواج کرده بود و در کابل می‌زیست. آن زن تا اکنون در قید حیات است و در نزدیکی شهر محل زیست ما فریمونت کالیفورنیا زندگی می‌کند. مرحوم حاجی هاشم امیدوار از احترام زیاد نزد هراتی‌های مقیم کابل برخوردار بود و همه از وی قدردانی می‌کردند و بیش‌تر تابستان‌ها در باغ مرحوم صوفی‌زاده تاجر سرشناس و خیر هرات در پغمان او را می‌دیدم. مردی حلیم، بردبار، خوش‌صحت، سنگین و باوقار بود. از دوستی و رفاقت خود با دوستان قدیمی حکایت‌ها داشت. از جمله مرحومان استاد خلیلی شاعر بی‌بدیل کشور، محمدآصف سهیل و کسانی دیگر از فرهنگیان و شخصیت‌هایی که در هرات با ایشان آشنایی پیدا کرده بود و با مرحوم غلام‌فاروق خان عثمان که از سال ۱۳۱۴ به بعد نایب‌الحکومه هرات بود، دوستی و رفاقت تنگاتنگی داشت و از وی می‌شنیدم که هر وقت به کابل می‌آمد با وی دید و بازدیدهایی داشت.^۱

و در مورد سلوک اجتماعی امیدوار، نصرالدین سلجوقی نیز می‌گوید: «امیدوار، شخصیتی بود نظیف، اجتماعی، خوش‌بزم، مجلس‌آرا و شیک‌پوش و همواره ملبّس به دریشی و من تا چهل سال قبل هیچ‌گاه او را با لباس وطنی ندیده بودم.»^۲

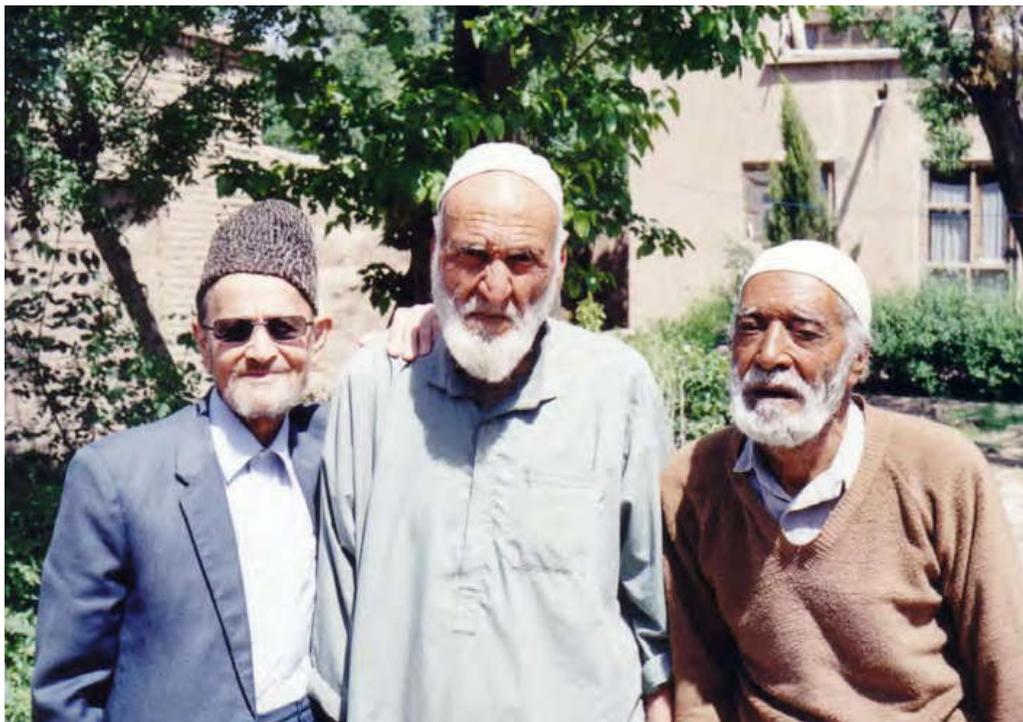
فرجام کار کتابفروشی

چنان که در روایات بالا نیز گفته شد، بیش‌تر کار کتابفروشی امیدوار در هرات، بر عهده خواهرزاده او سید کاظم بود. از آن روی که خود حاجی هاشم فرزندی نداشت، سید کاظم شاگرد و هم‌راه و به نوعی فرزند معنوی او هم به حساب می‌آمد و از همین روی بود که او در عمل وارث شغل کتابفروشی و نیز منزل مسکونی حاجی هاشم در کابل شد، همان منزلی که ما سه سال در آن سکونت گزیدیم و شرح آن گذشت. و هم از این روی بود که سید کاظم نیز به تخلص «امیدوار» متخلص شد و نام آن مرحوم را تا سال‌ها بعد نیز زنده نگه‌داشت.

به روایت برادرم عبدالله کاظمی، کتابفروشی امیدوار تا حوالی دهه هشتاد شمسی در همان محل قدیم خود یعنی نبش چوک شهر نو برقرار بود و سید کاظم امیدوار و فرزندش سید نعیم آن

۱. بخشی از یادداشت ارسالی آقای عبدالعلی احراری به دکتر خلیل‌الله افضلی.

۲. بخشی از یادداشت ارسالی آقای نصرالدین سلجوقی به دکتر خلیل‌الله افضلی.



از راست: محمد یعقوب (معروف به مستری یعقوب)، سید کاظم امیدوار، محمدعلی کاظمی. هرات، حوالی ۱۳۷۲
مرحوم مستری یعقوب شوهر دختر عمه پدرم محمدعلی کاظمی بود، از مستری‌های زبده و کارکشته هرات در عصر خودش.
مستری یعقوب و سید کاظم امیدوار همسایه بودند و سید کریم پسر سید کاظم باشکیباده دختر مستری ازدواج کرد. چنان که از تصویر
هم مشخص است، سید کاظم مردی تنومند بوده است و از رفقای شکار در دوران جوانی پدرم. این سه تن از جوانی باهم رفیق بودند.

را اداره می‌کردند. «بعد از گسترش جاده شهر نو و کوچک شدن مغازه‌ها، کتاب‌فروشی امیدوار
که در نیش چوک شهر نو موقعیت داشت به چند مغازه دورتر به طرف دروازه ملک منتقل شد.
در این اواخر کتاب‌فروشی به دلیل عدم استقبال از کتاب و رفتن سید نعیم به خارج از کشور، به
قرطاسیه‌فروشی تبدیل شد... خود سید کاظم حدود سه سال قبل مرحوم شد.»^۱



۱. از یادداشت ارسالی عبدالله کاظمی به محمد کاظم کاظمی.